

معنا شناسی و سیر تطور واژه «موت» در قرآن کریم

تاریخ دریافت: ۸۹/۱/۱ تاریخ پذیرش: ۸۹/۲/۲۵

مهدی آشناور؛ کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث

چکیده

شناخت آخرین کتاب الهی و معجزه جاوید پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در گرو شناخت صحیح و درست تک تک واژه‌های آن است که با در نظر گرفتن تمامی شرایط عصر نزول اعم از مخاطب، زمان و مکان نزول آیات و... می‌توان به این امر نایل آمد. واژه موت در اصل به همان معنای مشهورش یعنی مرگ است و در ابتدا نیز به همان حالت جدا شدن روح از بدن و بی حرکت شدن جسم اطلاق می‌شده؛ چرا که این حالت برای بشر موضوعی بود که در پیرامونش اتفاق می‌افتاد و برایش محسوس بوده است. این لغت تطور خاصی را در طول زمان به خود ندیده؛ گرچه بعد از نزول، چند معنی مجازی پیدا کرده است؛ معنایی چون (گمراهی، غفلت و...) و نیز در بین عرفا و اهل تصوف نیز به انواعی تقسیم شده که معانی اصطلاحی مخصوص به خود دارد. ما در این مقاله برآنیم تا اول به معنا شناسی تاریخی واژه و سپس سیر تطورات و نیز معناشناسی آن در قرآن کریم بپردازیم.

کلید واژه‌ها: موت، مرگ، معنا شناسی، قرآن.

ما در بحث معنا شناسی تاریخی ابتدا این واژه را از این جهت که اولین بار برای چه چیزی وضع شده و چه تطوراتی را در گذر زمان داشته بررسی می‌کنیم؛ چرا که دست یابی به معنای درست هر واژه‌ای منوط به معناشناسی تاریخی و به عبارتی «فقه اللغة»^۱ آن است.

الف) دخیل یا اصیل بودن واژه موت:

از آنجا که این واژه تمام ویژگیهای لغات اصیل را دارد و قابل اشقاق، متصرف و منصرف نیز هست؛ با بررسی این واژه در کتابها و متون قدیمی لغت، همچون العین، مقاییس اللغة، مفردات راغب و سایر کتابهایی که در باب واژگان دخیل (از جمله کتاب واژگان دخیل آرتور جفری) نوشته شده به این نتیجه می‌رسیم که این لغت از واژه‌های اصیل عربی است و ابتدائاً برای مطلق سکون و مرگ وضع شده است، لذا واژه‌ای دخیل به شمار نمی‌رود. بنابراین، این واژه ابتدا برای همین حالت بی جان بودن و بی احساس شدن، اطلاق می‌شده است.

معنا و اشتقاقات واژه موت از لحاظ لغوی:

ذیل واژه موت، معانی مختلفی برای آن ذکر شده است به طوری که لغت شناسان هر یک در ذیل آن بدان اشاره کرده‌اند. ابن منظور در لسان العرب آن را به «ضد حیات» معنا کرده است.^۲ برخی موت را به معنای «سکون» گرفته‌اند.^۳ علامه مصطفوی از لغت شناسان و مفسران معاصر در کتاب خود التحقیق درباره معنای موت می‌گوید: موت نفی حیات است و حیات در هر چیز به مقتضای خصوصیات وجودیش است.^۴ از معانی ذکر شده تنها چند معنای آن مشهورند (مرگ، مردن و ضد حیات) در هر صورت موت به معنای مرگ و ضد حیات به کار می‌رود. اشتقاقاتی که در معجم الوسیط از این واژه آمده به شرح ذیل است که در صورت تفاوت با کتابهای لغوی دیگر در ذیل هر یک بدان اشاره خواهیم کرد:

مات: این واژه اگر در مورد موجود زنده به کار رود به معنی این است که او از زندگی فارغ شد. الحی موتا فارقته الحیاة و در مورد اشیاء به معنای سکون به کار می‌رود.
 مات الشی: همد و سکن. يقال: ماتت الريح: سكنت. و مات النار: بردت و مات الطريق: انقطع سلوکه. و مات فلان: نام واستثقل فی نومه. و مات الارض موتا: اختلت من العماره والشکان. فهی موت. و المَوْتُ: السُّكُونُ.^۵

از آنجا که یکی از غریب القرآن نویسان و مفسران مشهور و با سابقه مرحوم راغب اصفهانی است و مفردات او از کتابهایی است که بسیار مورد توجه مفسران و محققان بوده ما نیز به مناسبت از مفردات ایشان نقل قول می‌کنیم. ایشان واژه موت را در اصل مویت می‌داند و توضیح می‌دهد که چگونه مویت به موت تبدیل شده است: «میت فی الأصل مویت مثل سید و سوید، فأدغمت الواو فی الیاء و ثقلت الیاء، و قیل: میوت و سیود».^۶
 راغب در خصوص معنای موت، همان معنای سکون را برای آن می‌پسندد. او موت را به انواعی تقسیم می‌کند و چنین می‌گوید: «مَوْتُ»: مرگ و مردن که بر حسب نوع زندگی متفاوت است.

اول: مرگ و مردنی که نیروی نامیه یعنی رشد دهنده‌گی که در گیاه و حیوان و انسان هست از بین برود مثل آیه: ﴿يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ (روم: ۱۹) ﴿وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا﴾ (ق: ۱۱).
 دوم: مرگ با از بین رفتن نیروی حواس چنانکه در آیه گفت: ﴿يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا﴾ (مریم: ۲۳) - ﴿إِذَا مَا مِثُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا﴾ (مریم: ۶۶).

سوم: مرگی که نیروی عاقله انسان به وسیله آن از بین برود و همان جهالت است مثل: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ﴾ (انعام: ۱۲۲) - چنانکه در آیه ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى﴾ (النمل: ۸۰) - به آن معنی اشاره کرده است.

چهارم: اندوه و حزن مرگ آفرینی که زندگی را مکدر و محزون سازد مثل آیه: ﴿وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ﴾ (ابراهیم: ۱۷) از همه سوی حزن و اندوه مرگبار او را فرا گرفته؛ اما نمرده است.

پنجم: خوابی که برادر مرگ است؛ زیرا خواب مرگ سبک و خفیف است و مردن و مرگ خواب سنگینی است و به همین جهت خداوند این دو را - توفی - نامیده است می گوید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ﴾ (انعام: ۶۰) - ﴿وَاللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾ (الزمر: ۴۲).^۹

ابن فارس نیز در ذیل این واژه چنین می نویسد: «الميم والواو والتاء أصل صحيح يدل على ذهاب القوة من الشيء. منه الموت خلاف الحياة. وإنما قلنا أصله ذهاب القوة لما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم من أكل من هذه الشجرة الخبيثة فلا يقربن مسجدنا فإن كنتم لا بد آكلوها فأميتها طبخا».^{۱۰} ایشان اصل واژه را ذهاب القوه من الشيء یعنی رفتن نیرو از چیزی می داند و معنای واژه را مطرح می کند؛ اما راغب به جای معرفی ریشه و معنای این واژه به معنای اصطلاحی و تقسیم آن پرداخته است.

طریحی، صاحب مجمع البحرین که در آن معانی لغات قرآن و حدیث بیان شده است، موت را به معنای ضد الحیاة می داند.^{۱۱} با توجه به همه آنچه ذکر شد به نظر می رسد تنها معنای موت همان سکون و یا به عبارتی همان مرگ مشهور است و اولین معنایی که از آن به ذهن متبادر می شود نیز همین معناست، حال چه به صورت ضد الحیاة یا خلاف الحیاة و ... بیان کنیم.

انواع موت:

برای موت (مرگ) انواعی را ذکر کرده اند که البته هر گروهی در اصطلاحات خود تقسیمات و معانی مختلفی برای انواع، بیان کرده اند. همان گونه که حیات دارای مراتب و یا مصادیق گوناگون است، موت نیز مصادیق و انواع مختلفی دارد:

۱. مرگ نباتی: از کار افتادن قوه نباتیه و آثار آن چون رشد و نمو.
 ۲. مرگ حیوانی: از کار افتادن قوای حیوانی و آثار آن، چون اراده و ادراک حسی، وهمی و خیالی.

۳. مرگ انسانی: عدم ترتب آثار قوه عقلانی.^{۱۲}

بر این اساس، هر گاه فرد یا جامعه‌ای فاقد صفات و ارزش‌های عقلانی باشد، فاقد حیات انسانی بوده و مرده است، چنانکه حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ، وَ الْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ».^{۱۳}

نیز آن حضرت کسانی را که به هیچ وجه با منکرات مخالفت نمی‌کنند، «میتُ الاحیاء» (مرده در میان زندگان) دانسته است.^{۱۴}

در کتاب فرهنگ معارف اسلامی موت به نه قسم تقسیم شده: «موت ابیض؛ مرگ سپید. مرگی که علت آن در آب غرق شدن باشد. موت احمر؛ مرگ سرخ. قتل به وسیله شمشیر است و جز آن که به خون غرق شده باشد. موت اخترامی؛ عبارت است از خاموش شدن حرارت غریزی به واسطه عوارض و آفات نه به اسباب ضروری. موت اخضر؛ مرگ سبز. پوشیدن جامه وصله دار از وصله‌هایی که قیمتی ندارد. البته به شهادت در راه حق نیز موت اخضر گفته می‌شود. موت اسود؛ مرگ سیاه. مرگی که علت آن در آتش سوختن باشد. موت اصفر؛ مرگ زرد که از کثرت مرض پیدا شده باشد. موت القوه ضعیفی قوت ماسکه را گویند. موت طبیعی؛ عبارت از انقضای مدت مقاومت حرارت غریزی است به واسطه اسباب لازم و ضروری و طبیعی. موت مائت؛ مرگ سخت».^{۱۵}

ب) معنا شناسی تاریخی واژه موت قبل از نزول قرآن

این واژه همانطور که گفته شد به همان معنای مرگ و سکون بوده است. اعراب جاهلی در قبل از نزول قرآن کریم، محسوس‌ترین چیزی که می‌دیدند همین بی جان شدن و از بین رفتن و

مرگ خانواده و اطرافیان بود و نیز حیواناتی که یا خود می‌مُردند و یا آنها را برای خوردن شکار می‌کردند؛ از این رو کلمه‌ای که برای آن جعل کردند واژه «موت» است.

واژه موت پس از نزول قرآن کریم:

پس از نزول قرآن کریم بسیاری از لغات و واژه‌ها معنای تازه‌ای به خود گرفتند اعم از تغییر در معنای اصلی و حقیقی که ابتدائاً برای آن وضع شده بودند و معنای مجازی؛ واژه «موت» نیز از این قاعده مستثنی نبود و برخی معانی مجازی به خود گرفت. با این حال در قرآن کریم در باره مرگ دو واژه به کار رفته است: یکی، واژه موت و دیگری، واژه «تَوَفَّى» واژه موت به همان معنای فقدان حیات و آثار آن است. واژه «توفی» از ماده «وفی» به معنای گرفتن چیزی است به وجه تمام و کمال.

از مجموع آیات قرآن درباره مسئله مرگ به دست می‌آید که «موت» ناظر به بدن و «توفی» مربوط به روح و نفس آدمی است، یعنی، به هنگام مرگ دستگاه بدن از حرکت باز ایستاده و فعالیت قوای بدنی متوقف می‌گردند (موت) و روح و نفس انسان توسط فرشتگان خاص، جان‌ها به طور کامل گرفته شده و به حیات خود در نشأه دیگر ادامه می‌دهد (توفی).

همان‌گونه که علامه طباطبایی رحمه الله فرموده است: واژه «موت» در قرآن کریم هیچ‌گاه در مورد روح و نفس مجرد به کار نرفته است و مقصود از کلمه نفس در آیه ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (انبیاء: ۳۵) نفس مجرد از ماده، در مقابل بدن نیست، بلکه مراد شخص انسانی است، یعنی هر فردی مرگ را خواهد چشید، چنانکه در جای دیگر فرموده است: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا».^{۱۶}

بنابراین، از دو آیه یاد شده در زیر، آیه نخست ناظر به مرگ بدن‌ها و آیه دوم ناظر به تَوَفَّى ارواح است:

۱. ﴿وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾ (حج: ۶۶)

۲. ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾ (سجده: ۱۱)

پس فوت مرحله پیش از موت است، به عبارتی فوت حالت شبه مرگ است. مانند خواب و بیهوشی و حالاتی که مثلاً با تنفس و شوک فرد به زندگی بر می‌گردد؛ اما در خصوص آیه ﴿فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾ (روم: ۵۲-۵۳) ﴿وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (نمل: ۸۰-۸۱)

برای درک اینکه موت در آیات فوق به چه معناست باید گفت واژه موت و مشتقات آن در قرآن به چند معنی به کار رفته است، از جمله: موجود زنده‌ای که قوه و حس رشد و نمو در او زایل شده است، مانند: ﴿يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ (روم: ۱۹) و ﴿وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا﴾ (مریم: ۶۶)؛ مفسران متعددی «موتی» را در آیه مورد نظر به همین معنا دانسته‌اند.

راغب اصفهانی پس از بیان معانی موت می‌نویسد: «سوم به معنای زایل شدن قوه عاقله است که همان جهالت است و مقصود از آیه ﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ﴾ (نمل: ۸۰) همین معناست.

موت: قرآن کریم ضلالت و بی‌ایمانی و کفر را «موت» می‌داند چنانکه فرمود: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مُبْتَلًىٰ فَاجْتَنَبَهِ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (انعام: ۱۲۲) آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود چون کسی است که گویی گرفتار تاریکی‌هاست و از آن بیرون آمدنی نیست؛ این گونه برای کافران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است. در این آیه شخص گمراه، مرده و هدایت یافته، زنده به حساب آمده است که از معانی مجازی آن به شمار می‌رود و نیز خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾ (روم: ۵۲) تو مردگان را شنوا نتوانی کرد و نیز فرموده: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾ (فاطر: ۲۲) پس مومن زنده و کافر مرده است.

میت و میّت: هر دو به معنی مرده است مثل: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ (زمر: ۳۰)، ﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ (اعراف: ۵۷) و اوست که بادها را پیشاپیش [باران] رحمتش مژده‌رسان می‌فرستد تا آنگاه که ابرهای گرانبار را بردارند آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم و از آن باران فرود آوریم و از هر گونه میوه‌ای [از خاک] برآوریم بدینسان مردگان را [نیز از قبرها] خارج می‌سازیم. باشد که شما متذکر شوید. میت در اینجا درباره انسان و غیر انسان هر دو آمده است. جمع آن اموات ° موتی ° میتون و میتون آمده مثل ﴿فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضَهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (بقره: ۷۳) پس فرمودیم پاره‌ای از آن [گاو سر بریده را] به آن [مقتول] بزنید [تا زنده شود] این گونه خدا مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما می‌نماید باشد که ببیندیشید.

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ﴾ (مومنون: ۱۵) ولی میتون با تخفیف در قرآن نیامده.

مولف لسان العرب منظور اماته و احیا را در آیه ﴿إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾ (مومنون: ۳۷) چنین بیان می‌کند: «أى يموت بعض و يولد بعض و ينقضى قرن و يأتى قرن».^{۱۶}

موت: مرگ و آن اخص از موت و گویا تاء آن برای وحدت است ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾ (دخان: ۵۶) در آنجا جز مرگ نخستین مرگ نخواهند چشید و [خدا] آنها را از عذاب دوزخ نگاه می‌دارد.

ممات: نیز به معنی موت است ﴿إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا﴾ (اسرا: ۷۵) در آن صورت حتما تو را دو برابر [در] زندگی و دو برابر [پس از] مرگ [عذاب] می‌چشاندیم آنگاه در برابر ما برای خود یآوری نمی‌یافتی.

میته: مونث میت و در عرف شرع حیوانی است خواه خود به خود بمیرد و یا به ذبح غیر شرعی. در آیه ﴿وَأَيَّةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ﴾ (یس: ۳۳) در معنای اولی به کار رفته است.

بر خلاف علوم تجربی که تنها حیوانات و گیاهان را زنده می‌داند، قرآن همه موجودات دارای فهم و شعور را زنده می‌داند که این موضوع با بررسی آیات و روایات مربوط به مرگ و زندگی کاملاً روشن می‌شود. مرگ پلی است که انسان را از این دنیا به دنیای دیگر منتقل می‌کند لذا با توجه به آیه ۵۶ دخان مرگی برای انسان وجود ندارد و انسان الی الابد زنده است.

در آیه ۱۲۲ انعام می‌خوانیم ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (انعام: ۱۲۲) می‌توان گفت پس از نزول قرآن این معانی برای موت جعل شده است. در تعبیر قرآنی، «مرگ»، هم بر مرحله قبل از نطفه گفته شده است: ﴿وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ﴾ (بقره: ۲۸) هم به گمراهی: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا﴾ هم به منطقه بی‌گیاه و خشک: ﴿فَسَقْنَا لَهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ﴾ (فاطر: ۹) هم به مرگ موقت: ﴿فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾ (بقره: ۲۴۳) و هم به مرگ حقیقی: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ (زمر: ۳۰)

ماهیت موت (مرگ) در نگرش قرآنی

مرگ در منطق قرآنی به معنای فنا و نابودی نیست؛ بلکه درپچه‌ای به سوی جهان جاودانگی و بقاست. حقیقت مرگ چون حقیقت حیات و زندگی از اسرار هستی است به گونه‌ای که حقیقت آن تاکنون بر کسی روشن نشده است. بلکه آنچه ما از حقیقت آن می‌شناسیم تنها آثار آن است.

آنچه از قرآن بر می‌آید آن است که مرگ امر وجودی است. انتقال و عبور از جهان به جهانی دیگر است، از این رو بسیاری از آیات قرآن از مرگ به توفی تعبیر کرده‌اند که به معنای بازگرفتن و دریافت روح از تن است.

خداوند در بیان این امر وجودی می‌فرماید: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ﴾ (ملک: ۲) خداوندی که مرگ و زندگی را آفرید. در اینجا خداوند، مرگ را همانند زندگی، آفریده‌ای از آفریده‌های خویش بیان می‌دارد. چون اگر مرگ امری عدمی بود مخلوق و آفریده به شمار نمی‌آمد.

به هر حال مرگ از مخلوقات و امر وجودی و درجه‌ای است به سوی زندگی دیگر، در سطحی بسیار وسیع‌تر و آمیخته با ابدیت؛ خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَكِنَّ مَتِّمٌ أَوْ قُتِلْتُمْ لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ﴾ (آل عمران: ۱۵۸)

در حقیقت مرگ پایان راه نیست، بلکه آغاز راهی است که به وسیله آن به جهان‌های دیگر منتقل می‌شوید و این جهان با همه عظمتش تنها مقدمه‌ای برای جهان گسترده‌تر، جاودانی و ابدی است. به سخنی دیگر مرگ نه تنها موجب نمی‌شود تا زندگی، پوچ و بیهوده جلوه کند، بلکه به زندگی این جهانی معنا و مفهوم می‌بخشد و از کارکردهای مرگ می‌توان معنا بخشی به زندگی دنیایی دانست؛ چون مرگ است که آفرینش هستی را از بیهودگی خارج می‌سازد و بدان جهت، معنا و مفهوم می‌بخشد.

پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

معنا شناسی توصیفی واژه موت

معناشناسی توصیفی که شامل لغات متحدالموضوع می‌شود، عبارتند از: مشتقات، مترادفات، متضادات و کلماتی که به نوعی با این واژه در ارتباط هستند. در قرآن این واژه به صورت‌های مختلفی به کار رفته است و چون بحث ما معناشناسی توصیفی است لازم است موضوع را از منابع مختلف مورد بررسی قرار دهیم؛ لذا سعی داریم واژه مورد بحث را در کتاب‌های مختلف

اعم از لغت، تفاسیر، احادیث، عرفانی و ... بررسی کنیم و پس از آن برخی کاربردهای این واژه را در قرآن مورد بحث قرار دهیم.

واژه موت در حدیث:

در احادیث نیز این واژه به همان معنای مشهورش یعنی مرگ به کار رفته مگر در موارد بسیار اندک که از آن معنای مجازی و یا استعاره‌ای مورد نظر بوده است.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ فِي الْبَصَائِرِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ يُكْتَبُ مَا يَكُونُ مِنْهَا فِي السَّنَةِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرًّا أَوْ مَوْتٍ أَوْ حَيَاةٍ أَوْ مَطَرٍ وَ يُكْتَبُ فِيهَا وَفْدُ الْحَاجِّ ثُمَّ يُفْضَى ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَقُلْتُ إِلَى مَنْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَقَالَ إِلَى مَنْ تَرَى.^{۱۷}

أَبِي عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الصَّيْقَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ لَا جَهْلَ فِيهِ حَيَاةً لَا مَوْتَ فِيهِ نُورٌ لَا ظُلْمَةَ فِيهِ.^{۱۸}

و قال عليه السلام أشرف الموت موت الشهداء.^{۱۹}

و عنه عن أبي جعفر عليه السلام قال و الله لموت عالم أحب إلى إبليس من موت سبعين عابداً.^{۲۰}

موت الأبرار راحة لأنفسهم و موت الفجار راحة للعالم.^{۲۱}

در همه این احادیث موت به همان معنای مرگ در مقابل حیات و زندگی به کار رفته است و آنچه در حدیث ذیل آمده است موت را به دو قسم تقسیم کرده (تقسیم ثنائی) یکی موت اجساد و بدن‌ها که یک امر عینی است و به معنای مرگ مصطلح است و دیگری مرگ انفس که امری ذهنی و عقلی به شمار می‌رود و به معنای مفارقت عقل از نفس است.

قیل الموت موتان موت الأجساد و موت الأنفس فأما موت الأجساد فعند مفارقة الروح و أما موت الأنفس فعند مفارقة العقل لها.^{۲۲}

به هر حال همان گونه که در احادیث می‌بینیم بیشتر به معنای مرگ مصطلح و در برخی موارد به طور استعاری و یا معنای مجازی به کار رفته است.

واژه موت در تفاسیر:

اما آنچه در تفاسیر مختلف فریقین مشاهده می‌شود نیز گوناگون است و معانی مختلف استعاری و مجازی موت را در بر می‌گیرد. از جمله: مرگ، هلاکت، فوت، وفات، قضی، ﴿فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ قَضَىٰ عَلَيْهِ﴾ (قصص: ۱۵) قبض (قبض روح کردن) خمود و به گفته بعضی از اهل لغت «صاعقه» گاهی به معنی «مرگ» و گاه به معنی «عذاب» و گاه به معنی «آتش» است، این واژه غالباً به صدای شدیدی که از آسمان برمی‌خیزد و توأم با آتش مرگباری است، گفته می‌شود که هر سه معنی (مرگ و عذاب و آتش) در آن جمع است.^{۲۳} در اینجا صاعقه نیز به معنای مرگ گرفته شده است.

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾ (انشقاق: ۲۵) «ممنون» از ماده «من» هم به معنی «قطع» و «نقصان» آمده است و هم «منت» (واژه ممنون به معنی مرگ نیز از همین ماده است)^{۲۴}

یعقوب به فرزندانش سفارش می‌کند که (لا تموتنّ الّا و انتم مسلمون) و «یقین» به معنی مرگ است، از آن رو که حقایق عریان را برای آدمی کشف می‌کند تا به یقین کامل برسد.^{۲۵} یقین در اینجا یعنی: مرگ نیز در آیه ۴۷ سوره مدثر حتّی اتینا الیقین به معنی مرگ آمده است.^{۲۶}

﴿وَ إِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحْيِكَ بِهِ اللَّهُ﴾ و چون نزد تو می‌آیند به گونه‌ای تو را سلام می‌گویند که خدا تو را بدان گونه سلام نگفته است؛ زیرا می‌گفتند: السّام علیکم به معنی سأم: بیزاری و ملال، یعنی: ای پیامبر خدا، به زودی تو از پیامبری خود ملول و بیزار خواهی شد، یا «سام» به معنی مرگ نزد یهودیان.^{۲۷}

اگر قرآن کریم فرموده بود: «متوفیک» و لیکن «رافعک» را نفرموده بود ممکن بود معنی مرگ و یا خواب اراده شود مانند ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾ (زمر: ۴۳) و اگر «رافعک» را به تنهایی فرموده بود همان شبهه بالا بردن روح و ماندن جسد در قبر در کار می‌آمد و با ذکر هر دو کلمه این شبهه‌ها در کار نخواهد بود.^{۲۸}

از مطالب فوق که از تفاسیر مختلف نقل شد، نتیجه ای که حاصل می‌شود این است که برای موت (مرگ) واژه‌های دیگری نیز به کار برده شده و گاهی نیز معنای دوم یا معنای مجازی کلمه، موت (مرگ) است.

مترادفات موت:

در زبان عربی واژه‌های زیادی به معنی موت هستند که هر کدام معنی و کاربرد خاص خود را دارند که از جمله می‌توان به این واژه‌ها اشاره کرد: «مَوْتُ»: به معنی «مُردن» است. «بَيْدٌ»: به معنی «مُردنِ همگانی بر اثر حادثه یا بیماری و غیره» است. «بَوْرٌ وَ بَوَارٌ»: به معنی «مُردن تدریجی بر اثر کساد و بی رونقی» است. «تَبْرٌ»: به معنی «مُردن بر اثر شکستگی» است. «تَبٌّ»: به معنی «مُردن در زیانمندی و ورشکستگی» است. و واژه «هَلَاكٌ» به معنی «مُردنِ فرد و مُردنِ قدرت و نفوذ یا مال و منالِ وی با خودِ وی است» و «فوت» البته به معنی مردن نیست، بلکه به معنی شبه مردن است. همچنین از موت با کلمات یا عباراتی چون «مُضَى»، «قُضِيَ نَحْبَهُ»، «خَلِيَ مَكَانَهُ»، «صَارَ فِي ذِمَّةِ الْخُلُودِ»، «السَّمَنُ»، «انته» و مانند آن نیز تعبیر کرده‌اند که هر یک از لغات و اصطلاحات فوق کاربرد خاص خود را دارند و به دلایل خاصی به وجود آمده و استعمال شده‌اند.

تفاوت موت، فوت و وفات

برای دانستن فرق سه واژه «موت، فوت و وفات» کافی است که معانی استفاده شده آنها را در قرآن بدانیم (برخی از صاحبان کتب لغت مانند کتاب مقاییس اللغة تالیف بن فارس این گونه عمل کرده‌اند) و سپس منظور از موت را تبیین کرده و با هم مقایسه کنیم:

«وفات و وفی» از ماده «وفی» به معنای گرفتن چیزی است به وجه تمام و کمال.^{۲۹} توفی و استیفاء هر دو از یک ماده‌اند (وفاء). هرگاه کسی چیزی را به کمال و تمام و بدون کم و کسر دریافت کند و به اصطلاح آن را استیفاء نماید، در زبان عربی کلمه توفی را به کار می‌برند. «توفیت المال» یعنی تمام مال را بدون کم و کسر دریافت کردم.

علامه مصطفوی در کتاب التحقیق خود می‌نویسد: «فوت» دارای اصل واحدی است و آن از بین رفتن شیء است به طوری که وجود نداشته باشد و درک نشود و فرق بین این واژه (فوت) و «موت و فناء» در این است که فوت دلالت بر عدم و نیستی شیء می‌کند، قبل از اینکه آن شیء موجود شود، در حالی که موت و فنا دلالت می‌کنند بر انعدام و نابودی شیء پس از اینکه وجود داشته است.^{۳۰}

واژه «فوت» به معنای از دست رفتن، دور شدن چیزی از انسان به نحوی که دسترسی به آن غیر ممکن باشد، گذشتن و تمام شدن وقت یک چیز و یا وقت انجام آن، فرجه و خلل بین دو شیء و دوری و فاصله افتادن بین آنها استعمال شده است. از این رو به دو شیئی که در اوصاف با هم اختلاف داشته باشند به گونه‌ای یکی از آنها وصفی داشته باشد که در دیگری نباشد و همچنین بالعکس، دو شیء «متفاوت» - که از ماده فوق است - گفته می‌شود.^{۳۱}

البته در زبان عرف و متعارف، این دقت عقلی دیده نمی‌شود و چه بسا از واژه فوت در مصادیق و موارد موت نیز استفاده می‌شود.

«فوت» به دو معنا در قرآن به کار رفته است:

الف) از دست دادن، از دست رفتن: (حدید: ۲۳) از دست رفتن: (سبأ: ۵۱)

از مجموع آنچه گفته شد این نتیجه حاصل می‌شود موت، در مقابل حیات است؛ یعنی جدایی روح از بدن و کلمه فوت که ما در فارسی از آن به مرگ تعبیر می‌کنیم در قرآن به معنای مرگ نیست.

«موت» مربوط به بدن و «توفی» مربوط به روح و نفس آدمی است، یعنی، به هنگام مرگ دستگاه بدن از حرکت باز ایستاده و فعالیت قوای بدنی متوقف می‌گردند و روح و نفس انسان توسط فرشتگان خاص جان‌ها به طور کامل گرفته شده و به حیات خود در عالم دیگر و البته با بدن مقتضای عالم برزخ یا قیامت (نه همین بدن دنیوی که هر هفت سال تمام سلولهای آن پوسیده و از بین می‌روند) ادامه می‌دهد.

بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که «فوت» یک معنای اعمی از «موت» دارد، کما اینکه از این واژه در مورد مرگ و مردن نیز استعمال می‌شود؛ چرا که فرد مرده را فردی از دست رفته و دور از دسترس و دست نیافتنی به حساب می‌آورند.

کلمه موت و اشتقاق آن در آیات

واژه موت به ۴۳ صورت مختلف در قرآن کریم به کار رفته است که هر یک در جای خود با توجه به مضمون جمله معنای خاص خود را دارد که برای نمونه در ذیل به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم.

موت: مرگ ﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بقره: ۹۴) بگو اگر در نزد خدا سرای بازپسین یکسر به شما اختصاص دارد نه دیگر مردم پس اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید. فعل آن از باب نصر ینصر و علم یعلم می‌آید؛ بنابراین مات یموت و مات یمات هر دو صحیح است.^{۳۸}

مُتُّمٌ : در آیه ۱۵۷ و ۱۵۸ آل عمران که متم بضم میم آمده ﴿وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ (آل عمران : ۱۵۷) و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید قطعاً آمرزش خدا و رحمت او از [همه] آنچه [آنان] جمع می‌کنند بهتر است ﴿وَلَئِنْ مُتُّمْ

أَوْ قُتِلْتُمْ لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ ﴿آل عمران: ۱۵۸﴾ و اگر [در راه جهاد] بمیرید یا کشته شوید قطعاً به سوی خدا گردآورده خواهید شد.

مِثْمٌ: در آیه ﴿أَيُّدِكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِثْمٌ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ﴾^{۳۹} (مومنون: ۳۵) که در قرآن با کسر میم آمده است از مات یمات است.

مراد از دو امامته و دو احیاء در آیه یازده غافر:

﴿رَبَّنَا أَمَّنَّا اِثْنَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اِثْنَيْنِ...﴾^{۴۰} (غافر: ۱۱)

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در ذیل آیه یازده سوره غافر چنین می‌آورد: «مراد از اینکه گفتند: «أَمَّنَّا اِثْنَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اِثْنَيْنِ» - به طوری که بعضی^{۴۱} گفته‌اند - میراندن در آخرین روز زندگی دنیا و زنده کردن در برزخ است و سپس میراندن از برزخ و زنده کردن در قیامت برای حساب است. پس آیه شریفه که سخن از دو میراندن و دو زنده کردن دارد، اشاره به میراندن بعد از زندگی دنیا و میراندن بعد از زندگی در برزخ و احیای در برزخ و احیای در قیامت می‌کند، چون اگر زندگی در برزخ نبود، دیگر میراندن دومی تصور صحیحی نداشت، چون هم میراندن باید بعد از زندگی باشد و هم احیا باید بعد از مردن و هر یک از این دو باید مسبوق به خلافتش باشد و گرنه «اماته» و «احیاء» نمی‌شود».^{۴۲}

در نتیجه زندگی دارای سه مرحله می‌شود: یکی زندگی در دنیا، دوم در برزخ، سوم در قیامت و کفار در این کلام خود متعرض حیات دنیوی نشده‌اند و گرنه می‌بایستی گفته باشند: «و أَحْيَيْنَا ثَلَاثًا - و ما را سه زندگی دادی» با اینکه زندگی دنیا هم احیا بود، برای اینکه این زندگی هم بعد از مرگ، یعنی بعد از دورانی واقع شده که هنوز روح در بدن دمیده نشده است. علتش این است که مرادشان از احیا آن احیایی بوده که باعث پیدا شدن یقین به معاد گشته و آن عبارت است از احیای در برزخ و احیای در قیامت؛ اما زندگی دنیا هر چند که آن هم احیا

است و لیکن به خودی خود باعث پیدا شدن یقین به معاد نیست، به شهادت اینکه کفار تا چندی که در دنیا بودند نسبت به معاد در شک و تردید بودند.

با این بیان، فساد آن اعتراضی که به این بحث شده روشن می‌گردد که اگر مراد از دو احیاء، احیاء در برزخ و احیای در قیامت باشد باید می‌گفتند: «امتنا اثنتین و احییتنا ثلاثاً» چون منظور شمردن مرگها و زندگی‌هایی است که بر آنان گذشته و آن عبارت است از دو اماته و سه احیاء.^{۴۳}

علامه ذیل این آیه چنین می‌نویسد: «منظور تنها شمردن مطلق اماته‌ها و احیاء‌هایی که بر آنان گذشته، نبوده، بلکه آن اماته و احیایی منظور بوده که در حصول یقین برای آنان دخالت داشته و احیای در دنیا چنین دخالتی نداشته».^{۴۴}

بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از «اماته اولی» حالت نطفگی انسان است، آن وقتی که هنوز روح در آن دمیده نشده و مراد از «احیاء اولی» حالت آدمی بعد از دمیده شدن روح در کالبد است و مراد از «اماته دوم» اماته در دنیا و قبض روح است و مراد از «احیای دوم» احیاء برای روز قیامت و حساب است و آیه شریفه درست همان را می‌گوید که آیه شریفه ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾^{۴۵} (بقره: ۲۸) در مقام بیان آن است. گویندگان این توجیه و تفسیر وقتی احساس کردند که کلمه «اماته» بر حالت نطفگی آدمی، یعنی حالت قبل از دمیده شدن روح در آن، صدق نمی‌کند، چون اماته وقتی صادق است که قبلاً حیاتی باشد، لذا در مقام رفع و رجوع این اشکال برآمده‌اند و به نیرنگهای عجیب و غریب متوسل شده‌اند.

علاوه بر این نام بردن اماته‌ها و احیاء‌هایی که بر آنان گذشته، همه و همه برای اشاره به اسباب حصول یقین ایشان به مساله معاد است و زندگی دنیا و مرگ قبل از آن زندگی، هیچ اثری در پیدا شدن یقین به معاد ندارد.

بعضی دیگر گفته‌اند: حیات اولی، زندگی دنیا و دومی، زنده شدن در قبر است و موت اولی مرگ در دنیا و موت دومی مردن در قبر است و آیه شریفه اصلاً متعرض زندگی در قیامت نیست.^{۴۷}

اشکالی که بر این تفسیر و توجیه وارد است، این است که گفتیم: زندگی دنیا اصلاً مورد نظر نیست و وجهی ندارد که نام آن را ببرند، به خلاف زندگی در قیامت که در حصول یقین، کمال تاثیر را دارد.

بعضی دیگر گفته‌اند: مراد از «احیاء»، احیای در بعث و احیای قبل از بعث است و احیای بعث هم دو قسم است: یکی احیای در قبر و یکی هم در خود قیامت، چیزی که هست آیه شریفه متعرض این تقسیم نشده؛ ولی شامل هر دو قسم آن می‌شود، در نتیجه شامل سه قسم احیاء و دو اماته می‌گردد.^{۴۸} اشکالی که بر این تفسیر وارد است همان اشکالی است که بر دو وجه قبلی وارد بود، علاوه بر اشکالی که دیگران بر آن کرده‌اند و آن این است که نام بردن اماته دومی یعنی اماته در قبر، دلیل بر این است که تقسیم مورد نظر آیه بوده و مراد تعدد شخصی است نه نوعی.

بعضی‌ها هم این گونه تفسیر کرده‌اند که مراد احیای نفوس در عالم ذر و سپس اماته در آن عالم و آنگاه احیای آنها در دنیا و سپس اماته آنها در دنیا و در آخر احیای آنها در بعث است. اشکال این توجیه هم همان اشکال‌های سابق است.

بعضی^{۴۹} دیگر گفته‌اند: منظور از تشبیه آوردن دو کلمه «احیاء» و «اماته» به منظور تاکید است، هم چنان که در آیه ﴿ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ﴾^{۵۰} (ملک: ۴) منظور تاکید است و گر نه معنای آیه این است که: خدایا تو ما را میراندی، میراندنی بعد از میراندن و احیاء کردی احیایی بعد از احیاء؛ به نظر می‌رسد این تفسیر زیاد قابل اعتنا نیست؛ چون نیازی به تاکید در میراندن نیست. مفسران^{۵۱} بر این توجیه اشکال کرده‌اند که: این حرف وقتی صحیح است که خود کلمه «اماته» و «احیاء» را تشبیه آورده باشد و گفته باشد: «أمتنا إِمَاتَتَيْنِ وَ احْيَيْتُنَا إِحْيَاءَيْنِ» و یا «کَرَّتَيْنِ»؛

ولی اینطور نگفته، بلکه خود عدد را دو تا آورده و گفته: «أَمَّنَّا اثْنَتَيْنِ - دو بار میراندی» و با این حال دیگر جایی برای احتمال تاکید نیست، نظیر جمله ﴿إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ﴾ دو خدا (نحل: ۵۱) ^{۵۲} نظر لسان العرب نیز در ذیل آیه چنین است قوله: ﴿أَمَّنَّا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ﴾ (غافر: ۱۱) قبیل هو مثل ^{۵۳} به نظر می‌رسد با توجه به همه تفاسیر ذکر شده، تفسیر صحیح همان تفسیر علامه است، که مراد از دو مرگ در دنیا و برزخ و احیای در برزخ و قیامت است؛ چون تولد را نمی‌توان زنده شدن و احیاء نام گذاشت و مردن و امات‌های (به معنای مصطلح) قبل از آن متصور نیست.

مراد از موت در آیه ۵۶ بقره

موت در آیه ﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (بقره: ۵۶) مفارقت روح از جسد است و تقید بعث به آن، برای آن است که گمان نشود بازگشت اصحاب حضرت موسی از قبیل بازگشت اصحاب کهف بود، یعنی موت در اینجا به معنای بیهوشی نیست، چنان که از بعضی نقل شده و به معنای جهل و نادانی نظیر آنچه در آیه ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ﴾ (انعام: ۱۲۲) آمده نیز نیست؛ زیرا همان طور که می‌دانیم تا محذور عقلی یا نقلی در حفظ معنای ظاهر پیش نیاید و قرینه‌ای بر خلاف ظاهر در کلام نباشد، اعتماد به معنای ظاهر کلام لازم است.

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که بعد از تقاضای رؤیت، حالتی شبیه غشیه و سقوط، قوم حضرت موسی علیه السلام را فرا گرفت و با چشم دل جمال خدا را نگاه می‌کردند و آنگاه خداوند به دعای حضرت موسی علیه السلام آنها را از این ضیق شبیه مرگ برانگیخت و واژه موت و مانند آن بر این حالت نیز اطلاق شده است؛ نظیر دو آیه: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ﴾ (انعام: ۶۰)، ﴿إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ (آل عمران: ۵۵) و نیز واژه بعث نیز در مقابل این معنا هم اطلاق شده نظیر: ﴿ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى﴾ (انعام: ۶۰)، ﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ لِنَلْعَلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا﴾ (کهف: ۱۲)

باید توجه داشت که این گونه شواهد مانع ظهور موت در مرگ حقیقی نیست. در نتیجه بعث هم به معنای احیای مجدد خواهد بود.

موت در اصطلاحات عرفانی:

موت یعنی مرگ و مقابل حیات است از باب تقدم ضدين يا عدم و ملکه؛^{۵۴} موت در اثر ترک کردن جسم حاصل می‌شود یا در صفحه ۵۱ اخوان الصفا می‌گوید موت ولادت نفس است.

از نظر عرفا موت عبارت است از قمع و ریشه کن کردن هوای نفس؛ زیرا حیات نفس به هواهای نفسانی است و به واسطه آنها امیال شهوانی لذت خود را در یابد و کسی که بمیرد از هواهای نفسانی خود زنده شود به هدایت حق راه یافته است.

در اصطلاح اهل حق: برکندن هوای نفس را گویند: پس هر کس از هوای خویش موت یافت با هوای خود زنده گشت. (از تعریفات جرجانی)

از باب تحقیق انواع موت را نوعی دیگر قرار داده و گفته‌اند: باید که سالک بر خود چهار موت قرار دهد: موت سپید و آن گرسنگی است؛ موت سیاه که آن صبر است بر ایدای مردم. و موت سرخ، که آن مخالفت نفس است و موت سبز و آن پاره دوختن است بر پوشش.

موت اختیاری: در اصطلاح عرفان، عبارت از قمع هوای نفس و اعراض از لذات است که سبب معرفت است و مخصوص نشأت انسانیت است و انسان در راه نیل به مطلوب قطع امیال کند.

موت ابیض: عبارت است از گرسنگی روشن کننده باطن است و منور دل و سفید کننده صورت دل است و در این هنگام زنده می‌شود هوش او یعنی از خواب غفلت بیدار می‌شود.

موت اسود: عبارت است تحمل اذیت خلق است که اذیت بردن را در هوای محبوب لذت بدانند و این مقام موت اسود است که فنا در محبوب است و کسی که اذیت و آزار در راه محبوب را تحمل کند لذت برد.

موت احمر: عبارت است از مخالفت با نفس.

موت اخضر: عبارت است از پوشیدن مرقع پاره و مندلی مطروحه که دارای هیچ قیمت و ارزشی نیست و موقعی که شخص بدین لباس قناعت ورزد آن هم برای ستر عورت و صحت عبادت آن وقت به مقام موت اخضر رسیده است از جهت اخضرار او به قناعت.

موت طبیعی: در مقابل موت ارادی است که مخصوص سالکین است که قبل از موت طبیعی واقع می‌شود. یعنی این موت همان اجل مسمی است که خداوند می‌فرماید: ﴿ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ﴾ (انعام: ۲).

موت در اصطلاح صوفیه:

در اصطلاح صوفیه نیز موت، رفع حجاب از انوار مکاشفات و تجلی است. به عبارت دیگر جمع هوای نفس.

به کارگیری واژه‌های دیگر به جای واژه موت

تمامی زبان‌ها در سیر دگرگونی‌شان به سمت کوتاه کردن ساختار کلمات گرایش دارند. زبان عربی نیز مانند سایر زبانها همین ویژگی را دارا بوده و برای معانی مختلف کلمات مختلف زیادی را گاهی وضع و گاهی با یک ارتباط بسیار کوچک اختیار کرده‌اند. لذا عرب‌ها به جای کلمه «موت»، واژه‌هایی چون «قضی» بر وزن ولیّ و وصیّ را به کار می‌برند. در این جا دو تغییر و دگرگونی روی داده است: اول، به وجود آمدن کلمه‌ای جدید به مفهوم موت (مردن)، حداقل برای رهایی لغوی از آن کلمه؛ دوم، رهایی روانی از آزار موت [و ترس از آن] و دوری جستن از اشباح آن از ناحیه فکری و روانی. لذا در زبان عربی، از موت با کلمات یا عباراتی چون مزی، قضی نحبه، خلی مکانه، صار فی ذمة الخلود و مانند آن تعبیر کرده‌اند.

به نظر می‌رسد رهایی و گریز از واژه موت به وسیله دو معنای سابق، در زبان‌های زنده دیگر نیز متداول است؛ مثلاً در فرانسه به جای واژه *mourir* (- می‌میرد)، از «واژه‌هایی چون: *perir*

(- ناپود می‌شود)، passer (-می‌گذرد)، Trepasser (-عبور می‌کند) و مانند آن استفاده شده است. همچنین در زبان آلمانی به جای مردن، Vergehen (-پنهان ماند، از بین رفت)، Verbleichen (- تغییر رنگ داد، بهت زده شد)، erblassen (- از شدت ترس تغییر رنگ داد) و... به کار رفته است.

این بحث در زبان فارسی هم متداول است به جای مرگ و مردن از اصطلاحات و واژه‌هایی چون فوت شدن، مرحوم شدن یا به اصلاح عامیانه عمرشان را به شما دادند و ... استفاده می‌نمایند.

نتیجه:

ریشه واژه موت از (م.وت) است. این واژه از ابتدا به همین معنای عرفی بوده است؛ گرچه تطور چندانی نداشته؛ اما با این حال در اصطلاح قرآنی و یا در اصطلاح صوفیان و عرفا و ... معانی مجازی دیگری به خود دیده است.

واژه موت در زبان عربی مترادف با واژه مرگ در زبان فارسی است. موت به معنی از دست رفتن قدرت و توان چیزی است. از نظر قرآن هنگام مرگ، ماموران الهی تمام شخصیت و واقعیت انسان را تحویل می‌گیرند و در پی آن، انتقال از جهانی به جهان دیگر صورت می‌گیرد. این واژه در لغت به معنای انتفاء حیات بوده و در مقابل واژه حیات به کار می‌رود و دلالت بر رفتن قوه و استعداد از شیء می‌کند.

واژه "فوت" در لغت به معنای متعددی همچون فاصله بین دو شیء، دوری شیء از انسان به گونه‌ای که قابل دسترسی و ادراک نباشد و همچنین به معنای انعدام و نابودی شیء به گونه‌ای که نه یافت شود و نه ادراک آمده است. فرق آن با موت و فنا این است که فوت دلالت بر عدم و نیستی شیء می‌کند، قبل از اینکه آن شیء موجود شود، در حالی که موت و فنا دلالت بر انعدام و نابودی شیء پس از اینکه وجود داشته است می‌کند.

واژه «موت» در نزد مفسران و با در نظر گرفتن معنای لغوی آن، به معنای عدم حیات، انتفاء حیات، مرگ و مردن استعمال شده است و همچنین واژه «فوت» به معنای از دست رفتن، دور شدن چیزی از انسان به نحوی که دسترسی به آن غیر ممکن باشد، گذشتن و تمام شدن وقت یک چیز و یا وقت انجام آن، فرجه و خلل بین دو شیء و دوری و فاصله افتادن بین آنها استعمال شده است. از این رو به دو شیئی که در اوصاف با هم اختلاف داشته باشند به گونه ای یکی از آنها وصفی داشته باشد که در دیگری نباشد و همچنین بالعکس، دو شیء «متفاوت» - که از ماده فوق است - گفته می‌شود. البته در زبان عرف و متعارف، این دقت عقلی دیده نمی‌شود و چه بسا از واژه فوت در مصادیق و موارد موت نیز استفاده می‌شود؛ لذا «فوت» معنای اعمی از «موت» دارد، کما اینکه از این واژه در مورد مرگ و مردن نیز استعمال می‌شود؛ چرا که فرد مرده را فردی از دست رفته و دور از دسترس و دست نیافتنی به حساب می‌آورند. مراد از مرگ در قرآن در بحث ما موت در مقابل حیات است. (جدایی روح از بدن) دیگر اینکه موت یا مرگ امر وجودی و مخلوق خداست، نه امر عدمی یعنی از بین رفتن. انسانها با توجه به برداشت ذهنی خود از این واژه، برای گریز از آن به ساخت واژه‌های دیگر به همان معنا؛ اما با تعبیری دیگر و لطیف‌تر روی آورده‌اند که شواهد آن را در تمامی زبانها می‌توان دید.

پی نوشت‌ها:

۱. Etymology.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۲، ص ۹۱.
۳. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۱۵.
۴. حسن، مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۱۹۶.
۵. خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۸، ص ۱۴۰.
۶. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن، ص ۷۸۱.
۷. راغب اصفهانی، ترجمه مفردات، ج ۴، ص ۲۶۳.
۸. راغب اصفهانی، ترجمه مفردات، ج ۴، ص ۲۶۴- لسان العرب نیز در ذیل واژه موت همین تقسیم بندی را آورده است؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۹۰.
۹. بن فارس، أبو الحسن أحمد بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۲۸۳.
۱۰. طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۲۲۱.
۱۱. انواع الموت بحسب انواع الحیاه: فالاول ما هو بازاء القوه النامیه الموجوده فی الانسان و الحیوان و النبات؛ الثانی زوال القوه الحاسه؛ الثالث زوال القوه و هی الجهاله، مفردات راغب، ص ۴۷۶ ذیل واژه موت.
۱۲. نهج البلاغه، خطبه ۵۱.
۱۳. همان، کلمات قصار، شماره ۳۷۴.
۱۴. سید جعفر، سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۴ ذیل واژه موت.
۱۵. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۸۶-۲۸۵ رجوع شود مانده: ۳۲.
۱۶. ابن منظور، جمال الدین، لسان العرب، ج ۲، ص ۹۰.
۱۷. میرزا حسین، نوری، مستدرک الوسائل، ج ۷، باب استحباب الجذ و الاجتهاد ص ۴۶۲.
۱۸. مجلسی (علامه) محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۴، باب العلم و کیفیتہ و الآیات ص ۸۴.
۱۹. کراجکی، ابوالفتح، الدعوات، ص ۲۴۲، فصل فی ذکر الموت و فرحتہ و ترحتہ.
۲۰. إربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۳۲، باب ذکر ولد أبی جعفر محمد بن علی علیه السلام.
۲۱. راوندی، قطب الدین، کنز القوائد، ج ۱، ص ۳۴۹، فصل من کلام أمیر المؤمنین علیه السلام و حکمہ.
۲۲. کراجکی، ابوالفتح، معدن الجواهر، ص ۲۸.
۲۳. ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۶۷.
۲۴. ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۳۲۰.
۲۵. مترجمین، تفسیر هدايت، ج ۵، ص ۴۰۳.
۲۶. ترجمه قرآن (گرمارودی)، ص ۲۶۷، نحل: ۱۲۸.

۲۷. مترجمین، تفسیر هدایت، ج ۱۵، ۱۸۶.
۲۸. بلاغی، سید عبد الحجت، حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر، ج ۱، ص ۵۵۵.
۲۹. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۹۸.
۳۰. حسن، مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۹، ص ۱۵۰.
۳۱. رک. به تفاسیر: قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، کنز الدقائق، ج ۱۳، ص ۲۱۰؛ طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، ج ۴، ص ۶۸۴؛ کاشانی، فتح الله، منهج الصادقین، ج ۹، ص ۲۵۷؛ محمد حسین، طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۴۱۰؛ ناصر، مکارم شیرازی، نمونه، ج ۳، ص ۱۳۱ و....
۳۲. راغب اصفهانی، ترجمه مفردات، ج ۳، صص ۹۸-۹۹.
۳۳. محمد حسین، طباطبایی، المیزان، ذیل آیه.
۳۴. أنواع الموت بحسب أنواع الحياة: فالأول: ما هو بإزاء القوة التامة الموجودة في الإنسان و الحيوانات و النباتات. الثاني: زوال القوة الحاسة. الثالث: زوال القوة العاقلة، و هي الجهالة. الرابع: الحزن المكدر للحياة، و إیاءه قصد الخامس: المنام راغب اصفهانی، المفردات، ص ۷۸۲؛ طریحی، مجمع البحرين، ج ۲، ص ۲۳. ابن اثیر، النهاية، ج ۴، ص ۳۷۰.
۳۵. نهج البلاغه، خطبه ۵۱.
۳۶. محمد باقر، مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۹۴.
۳۷. آل عمران: ۱۸۵؛ زمر: ۳۰.
۳۸. رک: قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۶، ص ۳۰۲ ذیل واژه موت.
۳۹. آیا او به شما وعده می دهد هنگامی که مریدید و خاک و استخوانهایی (بوسیده) شدید، بار دیگر (از قبرها) بیرون آورده می شوید؟! (ترجمه: آیت الله مکارم).
۴۰. آنها می گویند: «پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی» (ترجمه: آیت الله مکارم).
۴۱. سید محمود، آلوسی، تفسیر روح المعانی، ج ۲۴، ص ۵۲.
۴۲. محمد حسین، طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۱۷، ص: ۴۷۸.
۴۳. رک: سید محمود، آلوسی، روح المعانی، ج ۲۴، ص ۵۲.
۴۴. محمد حسین، طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۱۷، ص: ۴۷۶.
۴۵. چگونه به خدا کفر می ورزید، با اینکه امواتی بودید، پس خدا زنده تان کرد و سپس شما را میراند، و آن گاه زنده تان کرد.
۴۶. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۱۶.
۴۷. همان.
۴۸. سید محمود، آلوسی، روح المعانی، ج ۲۴، ص ۵۳.
۴۹. همان.

۵۰. بار دیگر (به عالم هستی) نگاه کن. (ترجمه: آیت الله مکارم).
۵۱. سید محمود، آلوسی، روح المعانی، همان.
۵۲. محمد حسین، طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۱۷، ص: ۴۷۸.
۵۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۲، ص ۹۰.
۵۴. رسائل اخوان الصفا، ج ۳، ص ۲۸۳.

منابع:

قرآن کریم.

۱. سید محمود، آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۲. اخوان الصفا، رسائل اخوان الصفا و خلان و الوفاء، بیروت، ۱۹۷۵م.
۳. ایربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة، ۲ جلد، چاپ مکتبه بنی هاشمی تبریز، ۱۳۸۱ ق.
۴. سید عبد الحجت، بلاغی، حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر، انتشارات حکمت، قم، ۱۳۸۶ ق.
۵. ابن فارس، أبو الحسین أحمد بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، مکتبه الإعلام الإسلامی، مکتبه الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۴ق.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
۷. اسماعیل بن حماد، جوهری، صحاح اللغة، احمد عبدالغفور، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۷ق.
۸. سعید، خوری الشرتونی اللبنانی، اقرب الموارد فی فصح العربیه، ج ۳، مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، قم ۱۴۰۳ق.
۹. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۰۸ ق.
۱۰. ابی القاسم الحسین بن محمد، راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن، انتشارات مکتبه المرتضویه، چاپ خورشید چاپ دوم، ۱۳۶۲ش.
۱۱. راوندی، قطب الدین، الدعوات، یک جلد، انتشارات مدرسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه قم، ۱۴۰۷ ق.

۱۲. زبیدی، تاج العروس، تحقیق: علی شیری، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزيع، بیروت، ۱۴۱۴-
۱۹۹۴ م.

۱۳. سید جعفر، سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، شرکت مولفان و مترجمان ایران، تهران، ۱۳۶۳ ش.

۱۴. سید حسین، بروجردی، تفسیر الصراط المستقیم، موسسه انصاریان، قم، ۱۴۱۶ ق.

۱۵. محمد بن الحسن، شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰ جلد، دار الکتب الإسلامیه تهران، ۱۳۶۵ ش.

۱۶. شیخ مفید، المقنعة، یک جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، ۱۴۱۳ ق.

۱۷. سید محمد حسین، طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه
علمیه قم، قم، ۱۴۱۷ ق.

۱۸. محمد حسین، طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی سید محمد باقر، دفتر
انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۴ ش.

۱۹. فضل بن حسن، طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم،
تهران، ۱۳۷۷ ش.

۲۰. فضل بن حسن، طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش.

۲۱. فخر الدین، طریحی، مجمع البحرین، کتابفروشی مرتضوی، چاپ: سوم، تهران، ۱۳۷۵ ش.

۲۲. فخرالدین، طریحی، مجمع البحرین، تحقیق: السید أحمد الحسینی، مکتب النشر الثقافه الإسلامیه،
۱۴۰۸ ق- ۱۳۶۷ ش.

۲۳. عاملی، شیخ حر، وسائل الشیعة، ۲۹ جلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۹ ق.

۲۴. فراهیدی، الخلیل بن احمد، کتاب العین، تحقیق: الدكتور مهدی المخزومی، الدكتور إبراهيم
السامرائی، بی جا، ۱۴۰۹ ق.

۲۵. سید علی اکبر، قریشی، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۵۴ ش.

۲۶. محمد بن محمدرضا، قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، سازمان چاپ و انتشارات
وزارت ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۶۸ ش.

۲۷. کاشانی ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کتابفروشی محمد حسن علمی،
تهران، ۱۳۳۶ ش.

۲۸. ابوالفتح، کراچکی، کنز الفوائد، ۲ جلد، انتشارات دار الذخائر، قم، ۱۴۱۰ ق.
۲۹. ابوالفتح، کراچکی، معدن الجواهر، یک جلد، کتابخانه مرتضویه، تهران، ۱۳۹۴ ق.
۳۰. مترجمان، تفسیر هدایت، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۷ ش.
۳۱. محمد باقر، مجلسی (علامه)، بحار الأنوار، ۱۱۰ جلد، موسسه وفاء، بیروت لبنان، ۱۴۰۴ ق.
۳۲. حسن، مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰ ش.
۳۳. مصطفی، ابراهیم، احمد حسن الزیات و حامد القادر، محمد علی النجار، معجم الوسیط، مکتبه العلمیه، تهران، بی تا.
۳۴. ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ ش.
۳۵. میرزا حسین، نوری، مستدرک الوسائل، مؤسسة آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، الثانية، بیروت، لبنان ۱۴۰۸ - ۱۹۸۸ م.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی